

را به بیابان تهدید کردی خلیفه هم در پاسخ ا - ل - م نوشته و این اشاره بسوره فیل است که میفرماید الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل ... ( یعنی ندیدی که خداوند چه بلائی بر سر صاحبان پیل آورد ... ) .

سلطان از این معنی بیمناک گشته با خلیفه بمدارا و احترام رفتار کرد .  
و همین قسم مشهور است که وقتی مأمون بر عبدالله بن طاهر خشم گرفت و بایاران مشورت کرد که چگونه او را از میان بردارد، یکی از دوستان عبدالله که در آن مجلس بود نامه بدین مضمون بعبدالله نوشت ( بسم الله الرحمن الرحیم یا موسی ) و چون عبدالله نامه را گشود از عبارات آن متعجب گشت چه که معنای آنرا نمیدانست و بالاخره دانست که مقصود نویسنده از یاموسی اشاره بآن آیه قرآن است که میفرماید: یا موسی ان المال انامرون بك لیتقلوک ( ای موسی دشمنان بفکر قتل تو هستند ) . و بلیغ تر از آن دو حکایت داستان سدید الملك و تشدید گذاردن نون ( ان ) است که چون در جلد اول گفته شده تکرار مورد ندارد ( ۱ ) .

مسلمانان در نوشتن و نگاهداری قرآن دقت و اهمیاتی کردند که نظیر آن سابقه ندارد باین قسم که قرآن را روی صفحه های طلا و نقره و عاج نگاشتند و یا پارچه های حریر و ابریشم بسیار عالی انتخاب کرده آیات قرآن را با آب طلا و نقره بر آن نوشتند و منزل و محفل خود را با آن آراستند و دیوار مسجدها و کتابخانه ها و مجالس های عمومی را با آیات قرآن تزیین نمودند و خطوط بسیار زیبا در نوشتن آن بکار بردند، انواع پوستها، چرمها، کاغذها در تحریر قرآن استعمال میشد و آنرا بطور لوله و دفتر و جزوه و رقع و غیره بامر کب های رنگارنگ نوشته میان خطها را تذهیب میکردند. خلفاء و سلاطین برای تبرک بخط خود قرآن مینوشتند و آنرا در مسجدها و جاهای مقدس میگذاشتند، در کتابخانه خدیوی مصر قرآن های بسیاری است که با قلم درشت کوفی با حرکت و نقطه و بدون حرکات و نقطه گزاری با تزیینات عالی تحریر شده است.

۱ - اتفاقاً مؤلف کتاب داستان سلطان محمود غزنوی و فیل را هم مثل حکایت سدید الملك در جلد اول نوشته و در این جلد هم مکرر ذکر نموده بود و ما برای امانت در ترجمه عین آن حکایت مکرر ( سلطان محمود ) را نیز ترجمه کردیم . مترجم

مسلمانان شماره سوره‌های قرآن، آیات قرآن، کلمات قرآن را یکایک ضبط کرده‌اند و حتی شماره حروف را جدا جدا ضبط کرده‌اند که در قرآن چند الف چند ب چندت و غیره یافت می‌شود.

### تفسیر قرآن

در آغاز ظهور اسلام فهم آیات قرآن برای عربها دشوار نبود چه قرآن بزبان آنان بود و مفردات و ترکیبات آنرا بخوبی درک می‌کردند و بخصوص که قرائن موجوده نیز بر فهم آیات قرآنی که مطابق اوضاع زمان و مکان (نازل میشد) کار آنها را آسان می‌ساخت، با این همه اگر مشکلی پیش می‌آمد از حضرت پیغمبر (ص) می‌پرسیدند و آن بزرگوار ناسخ و منسوخ آیات و تفصیل اجمال را بیان می‌فرمود. باین طریق اصحاب پیغمبر (ص) آن مطالب را حفظ می‌کردند و بدیگران می‌گفتند و تابعان از آنان نقل می‌کردند و کسانی که بعد از تابعان بودند از تابعان اقتباس مینمودند.

همینکه دولت اسلامی تشکیل یافت و مسلمانان بقوانین و احکام محتاج شدند طبعاً مراجعه بقرآن می‌کردند تا احکام لازم را از آیات قرآنی استنباط کنند و البته قاریان و مفسران میتوانند بطور لازم استنباط کنند و اینان (قاریان و مفسران) همان فقهای دوره اول اسلام میباشند، تا آخر قرن اول هجری تفسیر قرآن بزبان نقل میشد و نخستین کسی که تفسیر قرآن را بصورت کتاب درآورد مجاهد بود (در سال ۱۰۴ هجری) سپس بسیاری از دانشمندان تفسیر نوشتند که از آن جمله واقدی متوفی در ۲۰۷ هجری و طبری متوفی در ۳۱۰ هجری میباشد.

بطوریکه گفته شد اساس تفسیر در ابتداء بطور شفاهی و بزبان استوار گشت چه عربهای آن روز خواندن و نوشتن نمیدانستند و هر گاه که مطابق احساسات و فطرت عادی خود میخواستند چیزی از آفرینش و رازهای آن بدانند از یهود و نصاری (اهل کتاب) که در میان عربها بودند سؤال می‌کردند، اینان (اهل کتاب) بیشتر از طایفه حمیر مقیم یمن بودند که دین یهود داشتند و پس از ظهور اسلام گرچه مسلمان شدند و با احکام اسلام عمل می‌کردند ولی افکار و اخباری را که کتبی و شفاهی از یهود گرفته هم چنان نگاه میداشتند و هر گاه که عربها از آنان چیزی می‌پرسیدند بدون تحقیق

از روی مندرجات تلمود و تورا پاسخ میدادند و باین ترتیب کتب تفسیر از همان منقولات انباشته شد (۱)

مشهورترین این اشخاص ( مفسرین یهود تازه مسلمان ) یکی کعب بن مناع معروف بکعب الاحبار است که در زمان خلافت عمر مسلمان شد، دیگر عبدالله بن سلام - بن حارث است که هنگام ورود پیغمبر بمدینه اسلام آورد. گذشته از مفسرین یهود تازه مسلمان از مسیحیان و صابئیان و زرتشتیان نیز عده ای مفسر برخاستند که پاره ای از آنان در میان مسلمانان مقام بلندی پیدا کردند و آنچه را که مسلمانان از آنها میپرسیدند مطابق اطلاعات و معلومات خود پاسخ میدادند، معروفترین آنان وهب بن منبه است که اصلش ایرانی و مذهبش زرتشتی بوده است و باهیتی از طرف پادشاه ایران برای همراهی فرمانروای یمن بر ضد حبشه به یمن آمد. این دسته از ایرانیان در یمن ماندند و توالد و تناسل کردند و عربها آنان را ابناء (فرزندان) یعنی ابنای فارس میخواندند و طاوس بن کیسان از تابعین مشهور از آنان میباشد، پدران وهب بن منبه زرتشتی بودند و همینکه به یمن آمدند بایهود یمن آمیزش کردند و از عادات و رسوم یهود مطالبی فرا گرفتند سپس با حبشیان مسیحی مخلوط و معاشر شدند و از آنها هم چیزی فرا گرفتند و وهب بن منبه علاوه بر این معلومات زبان یونانی هم میدانست و طبعاً از آداب و رسوم یونانی ها مطلع بود در نتیجه اطلاعات وسیعی از اوضاع دنیا و تاریخ سلاطین و انبیاء و غیره بدست آورده بود و چنانکه خود او مدعی بوده ۷۲ کتاب آسمانی را مطالعه کرده است.

بدیهی است که عربها به چنین کسی اعتماد بسیار داشتند و هر چه میخواستند از او می پرسیدند و او هم بواسطه معلومات وسیع خود جوابهای مناسبی بآنان میداد. از آنرو تفاسیری که در قرن اول هجری گفته شد مطالب درست و نادرست بسیار دارد و آنچه را که میان یهود و نصاری و مجوس و سایر ادیان در جزیره العرب شایع بوده جزء آن تفاسیر در آمده است، همانطور که در آغاز پیدایش مسیحیت بسیاری از عادات و رسوم بت پرستی جزو مسیحیت در آمد گرچه رهبران اولیه نصاری برای رهایی از این گرفتاری کوشش بسیار کردند.

باری همینکه علوم لسانی (صرف و نحو) در میان مسلمانان پیدا شد و کتب فلسفه و منطق بزبان عربی انتقال یافت مسلمانان با استدلال و قیاس آشنا گشتند و برای هر مطلبی دلیل و برهان خواستند و خواه ناخواه در مندرجات تفاسیر تجدید نظر شده و آنچه که مخالف عقل و منطق بود حذف شد. ابن عطیه و قرطبی و جلاله زمخشری صاحب تفسیر کشاف از مفسران بزرگی هستند که مطالب مخالف منطق و عقل را از تفاسیر اولیه حذف کردند.

همینکه مسلمانان در صدد فهم معانی قرآن بر آمدند طبعاً

حدیث

بدرک معانی گفته‌های حضرت رسول (ص) احتیاج یافتند تا

با فهم احادیث نبوی معانی قرآن را بهتر درک کنند و البته احادیث نبوی از صحابه روایت میشد چه که آنان از پیغمبر اکرم (ص) آنرا شنیده و حفظ کرده بودند و مسلمانان برای فهم احادیث ابتداءً بصحابه رجوع میکردند ولی چون مسلمانان بکشور گشائی مشغول شدند صحابه پیغمبر (ص) که از سران مجاهدین بودند در ممالک مختلف متفرق گشتند از آنرو هر کس که میخواست حدیث یا احادیثی از پیغمبر اکرم بداند ناچار بدنبال صحابه بممالک و نقاط مختلف میرفت و چه بسا که يك حدیثی را فقط یکی از آن صحابه از حضرت رسول شنیده بود و دیگران آنرا نمیدانستند. پس کسی که دنبال جمع آوری و فرا گرفتن احادیث بر میآمد ناچار بمکه و مدینه و بصره و کوفه و مصر وری و سایر شهرها میرفت و در هر نقطه‌ای علم و حدیثی میآموخت و این همان است که مسلمانان آنرا رحله در طلب علم (کوچیدن برای بدست آوردن دانش) می نامند.

بدیهی است که این اقدامات از ابتکارات مسلمانان نبوده و پیش از مسلمانان هم هر دانشمند و محققى برای کسب معلومات محتاج به سفر میشد چه که آنروزها وسایل نشر و انتشار اطلاعات محدود بود.

مثلاً هیرو دوت و سترابون برای جمع آوری مطالب تاریخی و جغرافیائی خود باطراف جهان مسافرت کردند، همینطور مسیحیان در دوره اسلامی برای فرا گرفتن احکام دینی و استعکام مبانی مذهبی به ممالک روم سفر میکردند، خود مسلمانان نیز

برای تحصیل علوم دیگر غیر از حدیث باطراف دنیا میرفتند .

**جعل حدیث** پس از قتل عثمان بر سر خلافت فتنه برخاست و بسیاری داوطلب خلافت شدند و هر دسته بطرفداری سر دسته خود دنبال دلیل تراشی رفت و دلایل خود را با احادیث تحکیم میکردند و هر کدام که با استدلال محتاج میشدند فوری حدیثی جعل نموده و از آن استفاده میکردند و در نتیجه جعل حدیث معمول شد و هرج و مرج راه یافت . مثلاً مهلب بن ابی صفره که از پرهیزکاران و نجیبان زمان خود بود برای تقویت مسلمانان و ضعیف ساختن خوارج حدیث جعل میکرد . بسیاری هم میدانستند که احادیث مهلب جعل است ولی معتقد بودند که جنگ نیرنگ است و باید از هر نیرنگی در پیشرفت جنگ استفاده شود و البته امثال مهلب بسیاری از رجال بهمان جهات احادیث دروغین میساختند .

جعل حدیث بیشتر در موضوع خلافت معمول شده بود و هر دسته ای بِنفع خود راجع بشرایط خلافت احادیثی جعل میکردند ، پس از رحلت حضرت رسول مهاجران و انصار برای خلافت کشمکش داشتند و هر کدام آنرا حق خود میدانستند تا اینکه ابوبکر گفت من از پیغمبر شنیدم که فرمود پیشوای مسلمانان از قریش باشد و همین حدیث کار را بسود مهاجران (قریش) یکسره ساخت . همینقسم سایر دسته های اسلامی در باره خلافت یا اثبات حقانیت عقاید خویش و یا راجع بامور اداری و قضائی و یاد ر خصوص ظهور مهدی و شرایط آن و درباره تقسیم غنیمت های جنگی و سایر مطالب حقوقی و غیره متوسل به حدیث میشدند و با حدیث کار خود را از پیش میبردند تا آنجا که مأمون در صدد برآمد متعه (نکاح موقت) را رایج سازد ، اما روایت یک حدیث او را از آن کار باز داشت .

بنابر آنچه گفتیم شکفت نیست که طمع کاران برای جلب منافع خصوصی از خود حدیث بسازند و بآنان استدلال کنند و مطابق گفته و نوشته اهل تحقیق مشهور ترین حدیث سازان چهار نفر بودند :

۱- ابن ابی یحیی در مدینه .

۲- واقدی در بغداد .

۳- مقاتل بن سلیمان در خراسان .

۴- محمد بن سعید در شام .

حدیث سازان در پاره‌ای موارد بگناه خویش اعتراف می‌کردند ، مثلاً همینکه محمد بن سلیمان والی کوفه در سال ۱۵۳ هجری فرمان قتل ابن ابوالعوجای حدیث ساز را صادر کرد وی گفت حال که مرا حتماً میکشید بدانید که چهار هزار حدیث ساخته و پرداخته‌ام و بدانوسیله حرام شمارا حلال و حلال شمارا حرام کردم و با آن احادیث روزه خود را گشودید و بی‌جهت روزه گرفتید . دیگر از حدیث سازان مشهور احمد جویباری- ابن عکاشه کرمانی- ابن تمیم فریابی است . و بطوریکه ابن سهل سری می‌گوید اینان ده هزار حدیث از پیش خود جعل کردند .

آری همین حدیث‌سازی آن فتنه‌ها و جنگهای سنی و شیعی را برپا ساخت .

ولی همینکه از شدت فتنه‌ها کاسته شد مسلمانان در صدد تحقیق بر آمدند و با دقت کامل احادیث را بررسی کرده درست و نادرست آن را تشخیص دادند و کتابهای زیادی در آن خصوص منتشر نمودند و از آنجا اصطلاحات مربوط با حدیث پیدا شده آنرا به صحیح و معتبر و موثق و ضعیف و حسن و مرسل و منقطع و مفصل و شاذ و غریب و مانند آن تقسیم کردند و در ضمن رسیدگی بصحت و سقم احادیث چگونگی نقل آنرا تعیین نمودند که آیا از راه کتابت و یا شفاهی و یا مقاوله ( دست بدست ) و یا اجازه بوده است .

چون حدیث در دین و دنیای مسلمانان مدخلیت داشت لذا اسناد و مدارک حدیث تحقیق در صحت و سقم آن نیز بسیار مهم می‌نمود و در آغاز کار این تحقیق به محفوظات بر میگشت چه که هر حدیثی سینه بسینه و زبان بزبان از شخصی بشخص دیگر میرسید باینقسم که میگفتند فلانی برای ما چنین گفت یا فلان حدیث را برای ما اعلاء ( دیکته ) کرد و این همان است که با اصطلاح محدثین با اسناد و مدارک حدیث موسوم است . از نظر صحت و سقم حدیث وضع راویان در درجه اول اهمیت است که کدام یک از آنان راستگو و مورد اعتماد بوده‌اند و چگونه احادیث را جمع آوری کرده‌اند و در نتیجه راویان احادیث بطبقات متعددی تقسیم میشوند از اینقرار :

صحابه - تابعان - تابع تابعان - مجتهدان - محدثان که کارشان جمع آوری و حفظ حدیث بوده است . ناقدان یعنی کسانی که میتوانستند خوب و بد آنرا جدا سازند . شارحان و غیره که در کتب مربوط با حدیث ذکر آنان مفصل آمده و تألیفات زیادی در در آن باره منتشر شده است .

اسناد و مدارك حدیث در ممالک اسلامی یکسان نبود ، مثلاً اسناد اهل مدینه از مدارك سایر بلاد اسلامی معکمه تر و عالی تر مینمود چه که اهل مدینه برای نقل حدیث عدالت و ضبط را شرط لازم میدانستند ، سند اهل حجاز بعد از صحابه بمالک دانشمند مشهور اسلامی متوفی بسال ۱۷۹ هجری منتهی میشود ، سپس شافعی و ابن-حنبل که از اصحاب مالک بودند . مالک نخستین کسی است که احادیث را بطرز ابواب فقه در کتاب خود موسوم به موطأ جمع کرد و پاره ای معتقدند که اول از همه ابن جریج کتاب حدیث را تألیف نمود . محمد بن اسماعیل بخاری مشهور بامام المحدثین در جمع احادیث مرد نامی زمان خویش بوده است و کتاب صحیح بخاری در میان اهل تسنن مشهور میباشد ، سپس مسلم بن حجاج نیشابوری کتاب صحیح خود را تألیف نمود و این دو کتاب که مشتمل بر احادیث صحیح است به صحیحین شهرت دارد پس از آن جمع دیگر از رواة و محدثین آمدند و از موطأ و مالک و صحاح بخاری و نیشابوری احادیثی جمع کرده و کتابهایی در آن باره تألیف نمودند و از مجموع تألیفات آن کتب ششگانه (اهل تسنن) احادیث پدید آمد که مؤلفان آن کتب بدین قرار میباشد :

- ۱- بخاری متوفی در سال ۲۵۶ . ۲- مسلم متوفی در نیشابور ۲۶۱ . ۳- ابوداود متوفی در بصره ۲۷۵ . ۴- ترمذی متوفی در ترمذ بسال ۲۷۹ . ۵- نسائی متوفی بسال ۳۰۳
- ۶- دارقطنی متوفی در بغداد بسال ۳۸۵ (۱)

۱ - جای تأسف است که جرجی زبدان از محدثین کتب احادیث شیعه اثنا عشریه که از مشهورترین فرق اسلامی هستند نام نبرده است ولی باید دانست که بیروان مذهب حقه اثناعشری در قسمت احادیث بچهار کتاب سه مؤلف (محدث) بزرگ استناد مینمایند و با اصطلاح آنان کتب مزبور به کتب اربعه و محدثین آن به محدثین ثلاث شهرت دارند از این قرار :

- ۱- ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی (کلین از توابع ری) رازی ملقب به ثقة الاسلام مؤلف (اصول کافی) بسال ۳۲۹ هجری در بغداد رحلت کرد .
- ۲- ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی ملقب بصدوق و ابن بابویه مؤلف کتاب (امن لایحضره الفقیه) در ۳۸۱ هجری در ری وفات کرد .
- ۳- ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی مؤلف (تهذیب استیعاب) بسال ۴۶۰ هجری وفات کرد . مترجم

همینکه حدیث علم مدونی شد علمای حدیث در صدد تحقیق سلسله روایات بر آمدند و طرز فرا گرفتن حدیث را از روی تمام یا قسمتی از کتاب بطور تسلسل شرح دادند که مثلاً چه حدیثی را بوسیله چه اشخاصی مانند بخاری و غیره فرا گرفته اند و اینک برای نمونه سلسله حدیثی را که ابن خلکان از بخاری نقل میکند ذیلاً می نگاریم :

صحیح بخاری را در شهر اربل در ماه های سال ششصد و بیست و یک از شیخ صالح ابو جعفر محمد بن هبة الله بن مکرم بن عبدالله صوفی شنیدم و او در مدرسه نظامیه بغداد در ماه ربیع الاول در سال پانصد و پنجاه و سه از شیخ ابو الوقت شنیده بود و او در ذی قعدة چهارصد و شصت و پنج از ابو محمد بن مظفر داودی شنیده بود و او در ماه صفر سیصد و هشتاد و یک از ابو محمد عبدالله بن احمد بن حمویه سرخسی شنیده بود و او در سال سیصد و شانزده از ابو عبدالله محمد بن ابو یوسف بن مطرف فریری شنیده بود و او در مرتبه یکی در سال دویست و چهل و هشت و دیگر در سال دویست و پنجاه و دو از مؤلف صحاح حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری شنیده بود خدا همه آنها را بیامرزد.

دانشمندان اسلامی نه تنها علم حدیث را با ذکر سلسله راوی بیان میکردند بلکه سایر علوم نقلی مانند تاریخ و ادبیات و غیره را نیز با همین دقت با اسناد مسلسل شرح میدادند و بسیاری از علوم اسلامی دارای همین مبانی متین و محکم میباشد در صورتیکه در هیچ کشوری و میان هیچ ملتی غیر از مسلمانان این نوع دقت در شرح و درج مطالب علمی بیش از آن معمول نبوده است.

مثلاً ابن خلکان ضمن شرح حال فخرالدین بن خطیب میگوید : وی علم اصول را نزد پدر خود ضیاء الدین و او نزد قاسم سلیمان بن ناصر انصاری و او نزد امام الحرمین ابو المعالی و او نزد استاد ابو اسحق اسفراینی و او نزد شیخ ابو الحسن باهلی و او نزد شیخ سنت ابو الحسن اشعری و او نزد ابوعلی جبائی در آغاز کار فرا گرفت سپس از مذهب خود برگشته جزء اهل سنت و جماعت درآمد.

پس اینطور که ملاحظه میشود اگر علماء اسلام نام دانشمندی را ذکر میکردند سلسله استادان او را تا واضح آن علم نقل مینمودند.



**شماره احادیث** بنا بر مقتضیاتی که گفته شد رفته رفته شماره احادیث پصدها هزار رسید ، از آن جمله بقرار مشهور احمد بن حنبل يك ميليون حدیث روایت کرده است و یکصد و پنجاه هزار آن با ذکر سند و متن حدیث بوده است و یحیی بن معین مری مدعی است که ششصد هزار حدیث بدست خود نوشته است. راوی این خبر میگوید که از قرار معلوم (گمان میرود) محررین یحیی نیز با مر او دوششصد هزار حدیث مرقوم داشته‌اند بعلاوه صدصندوق پر از حدیث از یحیی باقی ماند .

و مسلم صاحب کتاب صحاح تألیف خود را از سیصد هزار حدیثی که شنیده است استخراج کرده است و بخاری میگوید کتاب خود را از ششصد هزار حدیث تألیف کرده ام. همینقسم گفته ها و نوشته‌های بسیاری که زیادی احادیث را بطور شکفت آوری میرساند. اما آنچه که از این احادیث صحیح و معتبر تلقی شده بسیار کم است و پاره‌ای از مردمان با فکر و منطق که در رأس آن ابوحنیفه است بعد افراط احادیث صحیح را کم شمرده اند. مثلا خود ابوحنیفه فقط هفده حدیث را صحیح میدانند. مالک سیصد حدیث را درست می‌شمارد ، بخاری نه هزار و دو بیست را صحیح دانسته. اما سه هزار آنرا مکر شمرده است. احمد بن حنبل در کتاب مسند خود پنجاه هزار حدیث را درست میدانند .

**فقه و منبع آن** پس از تشکیل دولت اسلامی مسلمانان برای اداره امور شخصی و حقوقی و اجتماعی بمقرراتی نیازمند شدند و بمنظور رفع احتیاج بقرآن و حدیث مراجعه کردند تا از روی آن مقرراتی وضع کنند تا روابط فرمانروا و فرمانبردار و هم چنین روابط مسلمانان در میان خودشان تعیین شود و این در حکومت های بزرگ دنیا سابقه داشته که پس از تشکیل دولت در صدد وضع قوانین بر آمدند . اما پس از ده پانزده قرن بانجام آن عمل موفق گشتند یعنی در سال ۵۳۳ میلادی در زمان یوستینیان امپراتور روم که تمدن رومیان نضج و قوام یافته بود کلیه عادات و رسوم و عقاید و اعتباریاتی که در ظرف قرن‌ها از ملل لاتینی و ساکسونی و غیره میان رومیان گرد آمده بود بصورت مجموعه قوانین کامل تدوین شد .

ولی مسلمانان احکام خود را از قرآن و حدیث استخراج کردند و چنانکه گفته

شد در جمع آوری و حفظ آن از آغاز اسلام کوشش بسیار نمودند بقسمی که پس از دوسه قرن شریعت اسلامی نضج کامل یافت و فقه و قوانین آنان که از بالاترین و برترین شریعت‌های جهان محسوب میشود بطور جامعی تدوین یافت (۱) یعنی با همان سرعتی که مسلمانان دین خود را انتشار دادند و دولت خود را تأسیس کردند با همان سرعت هم احکام و مقررات وضع نمودند.

گفتیم که اساس فقه اسلام قرآن است و در زمان حیات پیغمبر اکرم مسلمانان مشکلات احکام را از آن حضرت میپرسیدند و توضیح لازم میشنیدند و طبعاً برای و قیاس محتاج نبودند، پس از رحلت حضرت رسول (ص) مرجع احکام قرآنی صحابه بودند که آیات قرآن و سنت پیغمبر را تفسیر و تعبیر میکردند و از آنرو صحابه نخستین فقهای اسلامی و یا حاملین شریعت بشمار میآیند و چون در صدر اسلام مسلمانان خواندن و نوشتن کمتر میدانستند، احکام دینی را از قاریان قرآن جو یا میشدند ولی پس از انتشار علم و سواد در میان مسلمانان و عربها علم فقه تکمیل شده، حرفه مخصوصی شد و از آنرو نام فقهاء، علماء تبدیل یافت.

پس نخستین فقهای اسلامی صحابه اولی میباشند و مقدم بر همه  
فقهاء  
آنان خلفای راشدین هستند سپس از میان صحابه اشخاص

ذیل جزء فقهاء نامی صدر اسلام محسوب میشوند:

عبدالرحمن بن عوف - ابی بن کعب - عبدالله بن مسعود - معاذ بن جبل -

عمار بن یاسر - حذیفه - زید بن ثابت - سلمان - ابودرداء - ابو موسی اشعری .

سپس موضوع فقاہت از صحابه به تابعین انتقال یافت و مشهورترین آنان در مدینه

هفت نفرند بدینقرار :

سعید بن مسیب - ابوبکر بن عبدالرحمن - قاسم - عبدالله - عروه - سلیمان -

خارجہ .

و یکی از شاعران برای سهولت در حفظ کردن اسامی نام آنان را در این

۱. جای بسی افتخار و خوشوقتی برای مسلمانان است که يك مسیحی دانشمند، شریعت مقدسه اسلام را از برترین و بالاترین شریعت‌های جهان معرفی میکند. مترجم

بیت آورده است :

«فخذهم عیدالله عروة قاسم - سعید سلیمان ابوبکر خارجه» .

بعضی از موزخان تابعین مشهور را ده نفر ذکر نموده و سه اسم دیگر با تغییراتی بر آن افزوده اند و در هر حال فقه اسلامی و فتوی‌ها و احکام اسلام از صحابه و تابعان مذکور نقل شده است . (۱)

در آغاز اسلام فقه و قرائت قرآن و تفسیر قرآن و حدیث يك علم محسوب میشد پس مطابق قانون تکامل هر کدام از این علوم مستقل گشت بخصوص فقه که استقلال کاملی پیدا کرد و علمای آن علم به فقهاء معروف شدند که فتوای آنان در عزل و نصب و قتل و عفو اشخاص تأثیر زیادی داشت و از آنرو در تشکیلات دولتی مقام مهمی پیدا کردند .

در زمان بنی امیه مرجع فقه و فتوی فقهای مدینه بودند و هیچ کار مهمی در دستگاه خلافت بی نظیر آنان انجام نمی یافت . در دو جلد اول و دوم گفته شد که امویان تعصب زیادی نسبت باعراب داشتند و ملل غیر عرب را حقیر می شمردند با این حال چون فقهای مدینه خلافت را حق اهل بیت رسالت میدانستند و بنی امیه را غاصب می شمردند لذا خلفای بنی امیه قلباً از فقهای مدینه متنفر بودند ولی از روی ناچاری آنانرا گرامی شمرده در راضی کردن آنها میکوشیدند بخصوص خلفای پرهیز کار اموی مانند عمر عبدالعزیز که بدون نظر فقهای مدینه بهیچ کار مهمی دست نمیزدند . پس از بنی امیه کار بدست عباسیان افتاد و منصور عباسی در صد کوچک کردن عربها و بزرگ ساختن ایرانیان بر آمد چه بدست ایرانیان و با کمک آنان دولت عباسی تشکیل یافته بود و یکی از اقدامات منصور برای اجرای نقشه خودش این بود که نظر مسلمانان را از مکه و مدینه برگرداند

۱ - جرجی زیدان در اینجا هم از روی بی انصافی و بی اطلاعی از فقه مذهب شیعه نام برده و اینک ما بطور اختصار میگوئیم که بعقیده شیعیان خلافت و امامت از طرف خدا و رسول تعیین میگردد و حضرت پیغمبر اکرم در غدیر خم و موارد دیگر صریحاً حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را خلیفه و جانشین خود معین فرمود و پس از حضرت امیر مازده فرزند آن بزرگوار هر کدام به نص صریح سلف خودشان امام و جانشین پیغمبر (ص) معرفی شدند و در ایام نبوت امام دوازدهم طبق توفیق مبارک امام غایب دانشمندانی که واجد شرایط اجتهاد بشوند و قدرت استنباط احکام شرع را داشته باشند مرجع تقلید شیعیان میباشند .  
مترجم

لذا بنائی بنام قبة الخضراء (سبز گنبد) ساخت تا مردم بدانجا رفته اعمال حج بجا آورند و مقرری معمول اهل مدینه را قطع کرد. و فقیه آنروز مدینه که امام مالک بود پس از استفتای مردم مدینه در خلع بیعت منصور بخلع او فتوی داد، اهل مدینه از منصور دست کشیده با محمد بن عبدالله از خاندان علی (علیه السلام) بیعت کردند. رفته رفته کار محمد بالا گرفت و منصور با وی جنگیده باز حمت بسیار بروی غلبه کرد و اهل مدینه دوباره با منصور بیعت کردند، با اینهمه مالک خلفای عباسی را خلیفه نمیدانست و چون حاکم مدینه جعفر بن سلیمان عموی منصور اینرا فهمید خشمگین گشت و مالک را احضار نموده و شانه او را برهنه کرده بر آن تازیانه زد.

تدریجاً علوم قرآن در ایران و عراق منتشر شد و اشخاص

### رای و قیاس

زیرکی از این دو کشور برخاستند که فقه و فتوی را بخوبی فرا

گرفته بودند ولی مجبور به پیروی از فقهای مدینه بودند، چه که مردم مدینه به حفظ احادیث صحیح و قرائت صحیح قرآن شهرت داشتند بخصوص که در عراق حدیث و اهل حدیث کم بود و مسلمانان این نقاط غیر عرب و بیشتر ایرانی بودند و ایرانیان طبعاً مردمان دانشمند و بافکری میباشند از آنرو این مردم برای استخراج احکام فقه از قرآن و حدیث بقیاسات عقلی متوسل شدند. برخلاف اهل مدینه که بیش از هر چیز به تقلید پابند بودند. دیگر از اقدامات منصور برای کوچک کردن مدینه و فقهای آن این بود که فقهای عراق را (که قائل بر رأی و قیاس عقلی بودند) بزرگ سازد و در برابر فقهای مدینه جلوسیندازد.

پیشوای فقهای آنروز عراق ابوحنیفه نعمانی مقیم کوفه بود که منصور او را ببغداد آورده گرامی و محترم داشت، ابوحنیفه نه عرب بود و نه اعراب را دوست داشت حتی جمله های عربی را با اعراب نادرست میخواند و اهمیتی نمیداد. ربیع حاجب منصور که منتسب بعربها بود با ابوحنیفه مخالفت میکرد زیرا ابوحنیفه را مخالف عربها می دید و فضل پسر همین ربیع است که برای برمکیان توطئه چید و در قتل و سقوط آنان بسیار کوشید. باری منصور خلیفه ابوحنیفه و پیروان او را که اهل رأی و قیاس بودند تقویت کرد و مالک که اینرا دیدیش از پیش بعهدت متوسل شد و پیروانش نیز چنان کردند و در نتیجه فقهای مدینه اهل حدیث و فقهای عراق اهل قیاس گشتند.

پیشوای اهل حدیث چنانکه گفتیم مالک و یاران حجازی او بودند ، همچنین اصحاب شافعی و اصحاب سفیان ثوری و اصحاب احمد بن حنبل از پیروان حدیث هستند و جز خبر چیز دیگری را معتبر و مستند نمیدانند و بهیچ نوع قیاس (چه قیاس جلی و چه قیاس خفی) عمل نمیکند و بنای احکام را بر احادیث و اخبار وارده استوار میخوابند . مثلاً شافعی یکی از پیشوایان آنها میگوید که اگر فتوای من بگوش شمارسید و سپس خبری را یافتید که مخالف فتوای من بود بدانید که فتوای من همان خبری است که یافته اید . و همین اظهار شافعی تمسک آنرا به تقلید و پیروی از اخبار میرساند .

اما ابوحنیفه از سران اهل قیاس بود و فقهای عراق مانند محمد بن حسن و ابو یوسف قاضی و زفر بن هذیل و حسن بن زیاد و ابن سماعه و ابو مطیع بلخی و عافیة قاضی و غیره از ابوحنیفه پیروی میکردند . اینان را اهل رأی هم می گفتند چه احکام فقهی را اصولاً از روی قیاس عقلی و استنباط معانی استخراج میکردند و قیاس جلی را بر آحاد اخبار ترجیح میدادند . پس از مالک یکی از پیروان او بنام محمد بن ادریس مطلبی شافعی از حجاز بمرق آمد و بایروان ابوحنیفه آمیزش کرده مطلبی از آنان فراگرفت ، سپس مذهبی مخلوط از نظریات مالک و ابوحنیفه پدید آورد که بنام مذهب شافعی شهرت دارد و در بسیاری از موارد با طریقه مالک مخالف است ، پس از مالک احمد بن حنبل که از بزرگان محدثین بود پدید آمد و شاگردان او با آنکه احادیث بسیاری میدانستند نزد شاگردان ابوحنیفه فقه آموختند و در نتیجه مذهب چهارمی بنام مذهب حنبلی ایجاد شد و در تمام ممالک اسلامی پیروی از این چهار مذهب (حنفی - مالکی - حنبلی - شافعی) رواج یافت (۱).

فقه اسلامی شرح و تفصیل بسیاری دارد که محل آن اینجا نیست لذا گفتگوی مربوط بعلم فقه و سایر فروع آنرا در تاریخ آداب اللغه العربیه بطور مشروح آغاز میکنیم .

۱- این گفته جرجی زیدان اشتباه است . زیرا ملل اسلامی شیعی (امم از اثناعشری و غیره) هیچگاه از چهار مذهب فوقی تبعیت ندارند . مترجم

## مقام علماء نزد خلفاء

همینکه ضمن علوم اسلامی نام علماء برده میشود منظور علمای حدیث و قرآن و فقه است، سابق گفته شد که علوم مزبور نزد خلفاء بسیار مهم بود بنا بر آن اگر خلفاء زاهدان و فقیهان و محدثین و علمای اسلامی را گرامی و محترم می‌شمردند جای شکفتی نخواهد بود و حتی خلفای ستمگر بنی امیه نیز در کارهای مهم از فقیهان مدینه مشورت میکردند و خلفای پرهیزکار در غالب موارد شرایط عدالت را از علماء می‌پرسیدند تا بدان عمل کنند، چنانکه عمر بن عبدالعزیز شرحی بعسن بصری نوشته صفات امام عادل را از او جویا گشت و حسن پاسخ کاملی برای عمر فرستاد که پیوسته مدنظرویی بوده مانند پند و اندرز آنرا در گوش و دل میگرفت.

این اکرام و احترام از علماء منحصر بخلفای پرهیزکار نبود بلکه منصور عباسی که از خلفای سخت گیر باهوش و خردمند محسوب میشود با علماء همسانطور رفتار میکرد، مثلاً موقعی عمرو بن عبید نزد منصور آمد و منصور که در آن هنگام برای پسر خود مهدی از مردم بیعت گرفته بود بعمر و گفت:

ای اباعثمان این شخص (مهدی) پسر امیر مؤمنان و ولیعهد مسلمانان است.

عمر و بی پروا پاسخ داد آری تو راه خلافت را برای وی هموار ساختی و البته مسؤول کارهای او توهستی.

منصور از این سخن پند گرفت و بعمر و گفت مرا اندرز ده و عمرو او را موعظه کرد و همینکه عمرو مرد منصور برای او مرثیه گفت:

داستان عجیب تر اینکه موقعی شب هنگام منصور دور کعبه طواف می‌کرد و صدای مردی را شنید که از ظلم و جور و فساد شکوه داشت. منصور نزد آن عابد رفته

مقصود را جویا شد ، عابد با کمال صراحت اظهار داشت که منظور من تو و عمال و همکاران و حکومت تو است. منصور از این حرف نرنجید و موعظه تند او را بدقت گوش کرد ، همین قسم موعظه‌های اوزاعی - ابن سماع - سفیان ثوری شیب بن شیبه بمنصور و مهدی و هرون و غیره که با وجود تندی و سختی مورد قبول آنان واقع می‌شد (در جلد دوم این کتاب نامه سفیان ثوری درج شد).

چه بسا که وعظ علماء خلفاء را بگریه می‌انداخت . زیرا خلفاء احترام فوق العاده درباره علماء منظور میداشتند و کار را بجائی میرساندند که مانند نوکر فرمانبردار در خدمتگزاری علماء مبادرت میکردند . مثلاً هرون الرشید بدست خود آب روی دست ابو معاویه نایبنا میریخت و او دستانش را می‌شست .

در ابتدای کار احترام و تکریم مخصوص فقها و محدثین بود اما بعداً مشمول تمام دانشمندان علوم اسلامی شد و علمای علم لغت و نحو نیز مورد احترام واقع می‌شدند. مثلاً هرون کسائی و محمد بن حسن راروی دو صندلی می‌نشاند و از آنان خواهش میکرد که برای برخاستن و نشستن وی (هرون) از جا برنخیزند و همینکه این دو عالم در يك روز درری در گذشتند هرون از روی تأسف گفت : حیف که فقه و زبان عربی درری بخاک رفت

امین و مأمون پسران هرون برای بردن نعلین فراء باهم نزاع میکردند و سرانجام قرار گذاردند که هر کدام يك تاي نعلین استاد را ببرد .

مردم که این تعظیم و اکرام خلفاء نسبت بعلماء میدیدند طبعاً آنان هم نهایت احترام را در باره دانشمندان مبذول میداشتند ، چنانکه هشتصد هزار مرد و شصت هزار زن در تشییع جنازه ابن حنبل شرکت نمودند و این خود بزرگترین احترامی بود که نسبت به یکی از علماء اجراء شده بود و هنگامی که ابواسحق شیرازی از طرف مقتدی خلیفه عباسی نزد سلطان ملک‌شاه میرفت مردم شهرها در بوسیدن و دست مالیدن و برکت خواستن از لباس و چارپای وی بریکدیگر سبقت میگرفتند .

۴ - علوم لسانی - نحو  
نحو در واقع علمی است که گوینده هر زبانی آنرا از شیر خوارگی (از مادریادایه) میآموزد زیرا نطق و نحو در يك

موقع بانسان تلقین میشود چون بدون فرا گرفتن نحو هیچ کس نمیتواند افکار خود را بخواهی بیان کند. این در مورد زبان مادری اشخاص است ولی اگر کسی بخواهد زبان غیر مادری خود بیاموزد البته قواعد نحو کار او را آسان میسازد، از آنرو ملتها چندین قرن سخن میگویند، خطابه و شعر میسر آیند ولی علم نحو زبان خود را تدوین نکرده اند مثلاً یونانی ها تا قرن پنجم پیش از میلاد علم نحو زبان خود را مدون نکرده بودند و اول کسی که از یونانیان بتدوین علم نحو اقدام کرد پروتوگوراس بود که در ۴۱۱ پیش از میلاد مرد، وی مختصری در باره مذکر و مؤنث و سایر اسما، مطالبی تنظیم کرد و قواعدی ذکر نمود، پس از او پرودیکوس معاصر پروتوگوراس راجع بکلمات مترادف سخن گفت و آنگاه ارسطو و دیگران مطالبی بر آن افزودند. خلاصه اینکه پیدایش و تدوین علم نحو زبان یونانی مانند علم نحو عربی تاریخی دارد که باهم شبیه است، همینطور رومی ها تا مدتی برای زبان لاتین قواعد مدونی نداشتند و در قرن اول پیش از میلاد در زمان پوپیوس دانشمندی بنام دیونیسیوس تراکس از یونانی ها پیروی کرده برای زبان لاتین قواعدی تدوین کرد.

از آنرو می بینیم که پیش از تدوین علم نحو شاعران و خطیبان و فیلسوفان و ادیبان بزرگی در یونان پدید آمدند. هومر ایلید و ادیسی را پیش از آنکه علم نحو بیاموزد سرآمدند و دانستن علم نحو زبانی بوی نرساند، زیرا زبان مادری در ذهن او ملکه را سخ شده بود، اشیلوس نمایشنامه های خود را بدون یاد گرفتن نحو تألیف کرد و سراسر یونان را مجذوب خویش ساخت. تالیس و فریسیدیس و آناکسیمندر از فلاسفه بزرگ یونان پیش از تدوین علم نحو پدید آمدند و هرودت جهانگرد نامی پیش از تدوین علم نحو تاریخ و سفرنامه خود را نگاشت، همین قسم عده زیادی شاعر و خطیب و ادیب پیش از تدوین علم نحو در میان رومی ها پیداشد.

عربها مانند یونانیها شعر و خطابه و سخنوری و نامه نویسی داشتند و علم نحو زبان عربی را تدوین نکرده بودند، زیرا ملکه لغت در طبیعت آنان رسوخ داشت ولی چون اعراب بفهم دقیق معانی قرآن احتیاج یافتند زودتر از

نحو عربی چگونه  
پدید آمد و که آنرا  
پدید آورد؟



یونانی‌ها و رومیها بتدوین قواعد نحو خود پرداختند و هنوز پنجاه سال از تأسیس دولت عرب نگذشته بود که احتیاج بتدوین قواعد نحو در میان آنها احساس شد. گمان مابر آن است که قواعد نحو زبان عرب مانند قواعد زبان سریانی تدوین شده باشد، چه که جماعت اخیر در قرن پنجم میلادی قواعد زبان خود را بدون کردن و کشیشی بنام یعقوب رهاوی ملقب به مفسر کتابها (متوفی در ۴۶۰ میلادی) برای اولین بار قواعد نحو زبان سریانی را تدوین کرد، در همان مواقع عربها در نتیجه آمد و شد بعراق با سریانی‌ها معاشرت کردند و از قواعد نحو سریانیها اطلاع یافته آنرا نیکو دانستند و همینکه خود بتدوین قواعد نحو محتاج شدند از قواعد سریانی استمداد کردند چون هر دو زبان مانند دو خواهر باهم شبیه است. دلیل این مدعا آنکه عربها موقعیکه در عراق میان سریانی‌ها و کلدانیها میزیستند علم نحو خود را وضع کردند و تقسیمات کلام در عربی و سریانی یکی است. اما شتاب عرب برای تدوین قواعد نحو برای آن است که عربها با شتاب بسیار دین اسلام را منتشر ساخته ممالک وسیعی را گشودند و با ملت غیر عرب آشنا شدند و چون این ملت‌ها زبان عربی را بخوبی نمیدانستند در مکالمه خطا میرفتند و رفته رفته زبان عربی رو بپناهی میگذارد حتی پیش از فتوحات اسلامی این جریان بوده که عربها بدون توجه بقواعد نحوی بیغلط صحبت میکردند و اعراب کلمات و جملات آنان مانند اعراب قرآن بود، اما مسلمانان غیر عرب بخطا میرفتند و موقعی یکی از همان مسلمانان غیر عرب در حضور حضرت رسول بخطا تکلم کرد حضرت بصحابه فرمودند: برادر خود را راهنمایی کنید اشتباه میرود. و از گفته‌های ابوبکر است که اگر موقع قرائت سقوط کنم بهتر از آنست که کلمه‌ای را بخطا بخوانم. ولی اشتباهات کلی چنانکه گفتیم بعد از فتوحات اسلامی روی داد و در آن موقع بود که مسلمانان غیر عرب در تکلم عربی و بخصوص در قرائت قرآن بخطا میرفتند و عمال و والیان عرب این را دیده بفکر ضبط قواعد نحوی برآمدند.

مورخان عموماً اتفاق دارند که ابوالاسود دوتلی متوفی بسال ۶۹ هجری علم نحو عرب را وضع کرده است وی از بزرگان تابعین و از صحابه حضرت امیر بوده و در جنگ صفین التزام رکاب آنحضرت را داشته است. پس از آن بصره آمد و در آنجا زبان سریانی

آموخته و قواعد نحو آنرا فرا گرفت و چون آن را نیکو دید ب فکر اقتصاد که برای زبان عربی نیز قواعدی وضع کند و این نظر خود را با زیاد بن ابیه والی عراق در میان نهاد ولی زیاد بجهاتی که گفته شد با آن پیشنهاد موافقت نکرده است اما چندی بعد مردی نزد زیاد آمده و چنین اظهار کرده است: **اصح الله الامیر توفی ابانا و خلف لنا بنون (۱)**.

زیاد که خطای آن مرد را شنید دنبال ابوالاسود فرستاد و از او خواست که قواعدی برای نحو وضع کند و آنچه را که سابق نهی کرده بود در نتیجه آن پیش آمد بوی فرمان داد که اجراء نماید.

بعضی دیگر میگویند که موقعی دختر خویند اسدی نزد معاویه آمده گفت: ان ابوی ماتا و تر کالی مالاً (بطور اماله) (۲) و چون علی (علیه السلام) این را دانست باب ان و باب اضافه و باب اماله را برای ابوالاسود و ثعلبی شرح داد و ترسیم کرد و بدین طریق علم نحو وضع شد، سپس ابوالاسود مردی را شنید که این آیه را ( از سوره برایه) چنین میخواند «ان الله بری، من المشرکین و رسوله» یعنی کلمه رسول را که باید در اینجا بر رفع باشد بجر میخواند و ابوالاسود باب عطف و باب نعت را وضع کرده تا چنان خطائی روی ندهد.

هم چنین روزی دختر ابوالاسود بطور پرسش گفت: «یا ایت ما احسن السماء؟» (چه چیز نیکو کرده است آسمان را) پدرش گفت نجومها - (ستاره های آن) دختر گفت نه مقصودم خود آسمان است، ابوالاسود گفت: در آن صورت دهانت را باز کن و بگو یا ایت ما احسن السماء! - چه نیکوست آسمان و روز دیگر دختر گفت ما اشد الحر؟ چقدر هوا گرم است ولی آن جمله را بطور استفهام بیان کرد، پدرش (ابوالاسود) اشتباه او را بطریقی که گفته شد اصلاح کرد و باب تعجب را در

۱- ترجمه آن جمله چنین است: خدا فرماندار را نیکو بدارد پدر ما مرده و برای ما فرزندان (پسرانی) گذارده است.

و موضوع اشتباه و خطا آن است که مطابق قواعد نحوی در این جمله بنون باید بنین گفته شود. مترجم  
۲- اماله در قرائت چنان است که خواننده (فاری) قاعده را مانند کسره و الف را مانند باء بخواند و در علم صرف باب مخصوصی راجع باین موضوع میباشد. مترجم

علم نحو وضع نمود.

گرچه تاریخ نویسان در چگونگی وضع علم نحو اختلاف دارند اما همه آنان بر این عقیده اند که ابوالاسود دوعلی در اثر پیش آمد هائیکه گفتیم علم نحو را وضع کرد و خود ابوالاسود میگوید که اصول علم نحو را از علی (حضرت امیر) فرا گرفته است، پس مسلم شد که ابوالاسود علم نحو را وضع کرده و یا شروع بآن کار کرده است. و در تأیید این ادعا گفته ابن ندیم را نقل می کنیم که در کتاب فهرست خود چنین اظهار میدارد:

« یکی از اشخاصی که علاقه بجمع آوری کتاب داشت مرا بانبار و کتابخانه‌ای برد که در آنجا کتاب های بسیاری دیدم از آن جمله صندوقیکه سیصد رطل پوست و چرم و کاغذ مصری و چینی و تهمی، خراسانی ریخته بودند و در میان آن اوراق چهار ورق دیدم که گمان میکنم از اوراق چینی بود که در آن چهار ورق مطالبی راجع بفاعل و مفعول دیده شد و یحیی بن همیر بخط خود نوشته که این مطالب از ابوالاسود رحمه الله علیه میباشد و زیر آن خط نوشته دیگری بخط قدیمی از علان نحوی دیده میشد و زیر آن خط نصر بن شمیل بود و همینکه آن مرد مرد آن صندوق از دست رفت.»

در هر حال چون تألیفات مختصر ابو الاسود رفع حاجت آنی را نمیکرد و اشتباهات رفع نمی شد لذا ابوالاسود علامات و حرکات را تعیین نمود تا بدان وسیله اعراب کلمات معلوم شود و اقسام اسم و فعل و حرف مشخص گردد و این همان علامات و حرکاتی بود که سریانی ها معمول میداشتند و دو قسمت خط عربی راجع بآن سخن گفتیم.

بنا بر این عرب ها پیش از تدوین علم نحو اعراب کلمات را میدانستند، همانطور که قبل از تدوین علم عروض شعر میگفتند، چون درست سخن گفتن و شعر سر آمدن ملکه آنان بود.

اما همینکه ملت های غیر عرب مسلمان شدند و با عربها آمیزش کردند طبعاً از فهم معانی قرآن عاجز ماندند، زیرا زبان عربی ملکه آنان نبود و لذا در صد تدوین قواعد نحو برآمدند و چنانکه مشاهده میشود بیشتر این اشخاص (کسانی که مشغول

تنظیم و تدوین نحو بودند) از میان مردم غیر عرب برخاستند.

ابوالاسود ابتداء علم نحو را وضع کرد، پس از او مردمانی از کوفه و بصره کار او را تعقیب کردند، نخستین کسی که از ابوالاسود علم نحو را فرا گرفته به تکمیل آن پرداخت عبسه بن معدان مہری بود، سپس میمون اقرن و عبدالله حضرمی و عیسی بن عمر و خلیل بن احمد (امام علم عروض و لغت) و سیبویه (امام علم نحو) بترتیب علم نحو را از یکدیگر اقتباس کرده آنرا کامل ساختند و مطابق قانون طبیعی تکامل علم نحو ترقی کرد و کتابهای مفصلی در آن موضوع تألیف شد. اما سیبویه (متوفی بسال ۱۸۰) آنرا کامل ساخت و کتاب مشهور خود را در علم نحو تألیف نمود بقسمی که سایر کتب نحوی که بعداً تألیف شد بطور کلی اقتباس از کتاب سیبویه و کتاب العین بود (شرح این کتاب اخیر بزودی خواهد آمد) شهرت و اهمیت کتاب سیبویه تا آنجا رسید که هر وقت مردم کتاب میگفتند مقصودشان کتاب نحو سیبویه بود و آنرا مانند بهترین تحفه به یکدیگر هدیه میدادند.

همینکه مسلمانان به تفسیر قرآن مشغول شدند طبعاً بضبط

#### ادب و لغت

لغات و فهم اسلوب عبارات قرآن محتاج گشتند و برای رفع این

نیازمندی بفهم اشعار و امثال و گفته های عرب احتیاج پیدا کردند و برای آنکه بدون اشتباه و خطا و طرز جمله بندی و عبارات فصیح زبان عربی را بدانند بمعاشرت و گفتگو با عربهای بادیه نشین محتاج شدند. چه که قرآن بزبان قریش ظاهر (نازل) شده بود و قریش در زمان جاهلیت الفاظ و لغات و اسلوب جمله بندی را از عربهای صحرا نشین فرا میگرفتند. از آنرو گروه انبوهی از مسلمانان نزد اعراب بادیه رفتند تا از آنان مثلها و شعرها و کلمات عرب را دهن بدهن فراگیرند و از اسلوب جمله بندی زبان عربی اطلاع بیابند و اشتغال باین قسم علوم (صرف و نحو و بلاغه و امثال آن) را علم ادب نامیدند.

اما قبیله هانی که از آنان مطالب مورد احتیاج را فرامیگرفتند سه قبیله قیس

و تمیم و اسد بودند، باین معنی که کلمات غیر مأنوس و اعراب و تصریف را از این سه قبیله میآموختند و پس از آن سه قبایل هذیل و طی و قسمتی از کنانه نیز مورد استفاده بودند.

برعکس سایر قبایل دیگر بخصوص آنانی که در مجاورت مردمان غیر عرب میزیستند و همچنین عربهای شهر نشین مورد مراجعه اهل فن نبودند . مثلاً به قبیلهٔ لخم و جذام برای همسایگی با مصریان و به قبیلهٔ قضاعه و قسان و ایاد برای همسایگی با شامیان (برای اینکه بیشترشان مسیحی بودند و سریانی و عبرانی میخواندند) و به قبیلهٔ بکر برای مجاورت با نبطی ها و ایرانیان و به قبیلهٔ عبد قیس و ازد و عمان برای اقامت در بحرین و آمیزش با هندیان و ایرانیان و به قبیلهٔ بنی حنیفه و اهل یمامه و به قبیلهٔ ثقیف و مردم طایف بواسطهٔ آمیزش با تجار یمن و به مردم یمن بواسطهٔ آمیزش با هندی ها و حبشی ها بمنظور فهم لغات و غیره مراجعه نمیشد ، همینقسم از مردم حجاز چیزی نمیپر میداند زیرا در آن موقع (موقعیکه جمع آوری و ضبط لغات و کلمات معمول شده بود) زبان عربی حجازیها بواسطهٔ آمیزش با سایر ملتها فاسد شده بود ،

بهر حال کسانی که دست باینکار زدند و دنبال جمع آوری آن مطالب رفتند و آنرا تدوین و تنظیم کرده بصورت علم در آوردند عموماً از بصره و کوفه برخاستند و بیشترشان ایرانی بودند چه که آنان پیش از عربها باین کار احتیاج داشتند .

کسی که پیش از دیگران و پیش از همه در جمع آوری لغات و تدوین علم ادب فعالیت بخرج داد و روایات و اخبار آنرا زیاده تر از هر کس گرد آورد ابو عمرو بن علاء تمیمی است که

علمای ادب در

بصره و کوفه

در مکه دنیا آمده و در سال ۱۵۴ در کوفه مرد وی اتاقی پراز کتاب داشته که تانزدیک سقف آن اتاق از کتاب انباشته بود و تمام آن کتابها راجع بسخنوران عرب بود ، با این همه خود او میگفته است آنچه از عرب بمارسید اندکی از بسیار است و اگر همهٔ آن میرسید دانش و شعر بسیاری داشتیم .

در قرن دوم هجری دانشجویان و دانشمندان بسیاری (در علم ادب و لغت) از عراق برخاستند که مشهورترین آنان ابوزید و ابو عبیده و اصمعی و خلیل میباشند که هر چهار نفر در يك زمان میزیستند و تمام علوم مزبور نزد آنان ضبط شده بود . سه تائی اولی لغت و نحو و شعر و قرائت را از ابو عمرو بن علاء تمیمی فرا گرفته بودند . ابوزید انصاری متوفی در سال ۱۱۴ هجری در قسمت لغت مورد اعتماد کامل است و سیبویه از او علم لغت را فرا

گرفته است. وی (ابوزید) در روایت حدیث نیز شهرت داشته است. ابو عبیده در قسمت اخبار مربوط به عرب و جنگهای آنها و معلومات و اطلاعات آنان تخصص داشته و از گفته‌های او است: «هر دو اسبی که در جاهلیت و اسلام بهم نزدیک شده‌اند هم آن اسبان و هم سواران آنرا بخوبی میشناسم». ابو عبیده در سال ۲۰۹ هجری وفات کرد، اصمعی که در سال ۲۱۳ در گذشته بیشتر در شعر و لغت تتبع داشته است.

خلیل بن احمد متوفی بسال ۱۷۰ سید (بزرگ) عام ادب لقب داشته و مقدم بر دیگران میباشد. چه که وی در کتاب خود مشهور به «العین» لغات عربی را از نظر مخرج آن مرتب ساخته باینقسم تنظیم نمود که ابتداء از حروفی آغاز کرد که از حلق بیرون میآید سپس حروفی که مخرج آن زبان و دندان و لب است لذا از حروف عین که از حروف حلقی است شروع نمود. و ترتیب کتاب عین چنین است.

ع - ح - ه - خ - غ - ق - ک - ج - ش - ص - ض - س - ر - ط - د - ث - ت  
ظ - ذ - ث - ز - ل - ن - ف - م - و - ا - ی .

مثل اینکه خلیل این ترتیب و طبقه بندی حروف را از هندیا آموخت چه که آنان نیز لغات شانسکریت را از حروف حلق شروع نموده به حروفی پایان میدهند که بآب تلفظ میشود.

اما اینکه چرا کتاب خلیل را کتاب العین نامیدند جهتش آنست که عربها کتاب لغت را عادتاً بنام اولین حرفی که کتاب با آن آغاز میشده موسوم میساختند مانند کتاب الجیم تألیف هروی و آن نیز کتاب لغتی بوده که از حرف جیم آغاز میشده است و کتاب الجیم تألیف ابو عمرو شیبانی و همین قسم کتاب الغین و کتاب المیم و امثال آن.

نکته دیگری که از مطالعه کتاب العین و طبقه بندی حروف آن مستفاد میشود آن است که عربها در آن موقع جیم را مانند گاف فارسی تلفظ میکردند. همینقسم تلفظ بسیاری از حروف با تلفظ امروزی فرق داشته است.

حافظان و راویان اشعار و امثال و لغات و الفاظ عرب سعی داشتند که آنچه

از عربها میشنوند لفظ و مفهوم آنرا بدرستی فراگیرند و با امانت کامل نقل کنند. چه که فهم معنای صحیح قرآن متوقف بفهم مسائل آن بوده است از آنرو همانطور که برای نقل روایات سلسله اسناد ترتیب میدادند و در رواة احادیث عدالت و تقوی را شرط لازم میشمردند، در نقل اخبار و اشعار و غیره نیز همین شرایط را رعایت میکردند چه که تفسیر و تأویل صحیح آیات قرآن و احادیث منوط بفهم و تعبیر کامل آن اشعار و اخبار و اصطلاحات بوده است ولی آنطور که در رعایت شرایط فوق نسبت به نقل احادیث موفق شدند در قسمت علم و ادب یعنی ضبط و معنی و تأویل و امثال و اشعار و غیره توفیق نیافتند.

باری در قرن دوم و سوم هجری علمای بزرگی در نحو و ادبیات و شعر و روایت و حفظ احادیث و غیره از کوفه و بصره برخاستند، اما بصره از کوفه جلوتر بود و مردم کوفه از مردم بصره اقتباس میکردند. بر عکس مردم بصره چیزی از کوفیان اقتباس نمیکردند چون گفته آنان را محقق نمیدانستند فقط ابوزید انصاری که از علمای بصره بود مطالبتی چند از کوفیان فراگرفت، در قسمت شعر مردم کوفه از مردم بصره جلوتر افتادند، چه در آنجا (در کوفه) اشعار بیشتر و منظم تر بود گرچه اهل فن بیشتر اشعار کوفیان را ساختگی میدانند.

نامی ترین علمای کوفه کسانی است که در ۱۸۲ در گذشته پس از او شاگردش (در نحو) فراء است که در سال ۲۰۷ وفات کرده است و دیگر علی احمر لهیانی و غیره.

اما مشهورترین علمای بصره سیبویه و پس از او سایرین هستند که نامشان را ذکر نمودیم.

مدتی بصره و کوفه مرکز علم و ادب بود، اما همینکه بغداد بنا شد آنجا مرکز علم گشت و علمای کوفه که در نزدیکی بغداد میزیستند به بغداد آمدند. عباسیان هم آنان را گرامی داشتند

علمای ادب  
در بغداد

زیرا در تاسیس دولت عباسی کمک کرده بودند، از آنرو خلفا دانشمندان کوفه را بر بصره برتری دادند و دست و بال آنها را گشودند و کم کم مردم بشنیدن روایات عجیب و غریب و اخبار (نادر) کم نظیر مشتاق شدند و به توصیفات مباحات کردند و در واقع

اصل را رها کرده بفروع مشغول شدند. نامی ترین علمای آن روز بغداد که با فراموشی زمان بودند عبارتند از :

عبدالله بن سعید اموی - ابوالحسن اخفش کوفی - ابو عکرمه ضبی - ابو عمرو شیبانی و غیره .

خلاصه اینکه در دوره ترقی و تکامل علم و ادب (در زمان عباسیان) چهار نویسنده بزرگ پدید آمدند که چهار کتاب در آن موضوع تألیف نمودند و اساس و پایه علم و ادب در زبان عربی تا کنون همان چهار کتاب است و تألیفات دیگری که بعداً در آن موضوع پیدا شد بیشترش اقتباس از آن چهار کتاب است و اینک نام آن چهار کتاب و مؤلفان آن .

۱ - ادب الکاتب ابن قتیبه ۲ - کامل مبرد ۳ - بیان و تبیین جاحظ  
۴ - نوادر قالی .

همینکه خلفای عباسی دانشمندان کوفه را جلو آوردند آنان نیز از این موقع خود مغرور شده با دانشمندان بصره بمجادله و مناظره پرداختند و میان آنان در بسیاری از مسائل مربوط به نحو و ادب لغت و غیره کشمکش هایی در گرفت که مشهور ترین آن داستان زنبور و نحله و اختلاف میان کسایی کوفی و سیبویه بصری است و چون کسایی معلم نحو امین پسر هرون بود البته در بار خلافت از کسایی طرفداری میکرد و طبعاً پیروزی هر یک از این دو دانشمند به پیروزی همشهری های آنان منتهی میشد .

اینک برای نشان دادن نمونه ای از توجه خلفای اسلام بعلم و ادب بی تناسب نیست که خلاصه ای از آن داستان را بنویسیم :

« کسایی در بغداد میزیست و بامین فرزند هرون نحو (دستور زبان) میآموخت ، همانروزها سیبویه از بصره به بغداد آمد ، امین انجمنی بیاراست و کسایی و سیبویه را در آن انجمن آورد . این دو عالم در بسیاری از مسائل بایکدیگر گفتگو داشتند از آن جمله مسئله زنبور بود که کسایی مثلی از زبان عرب بدین مضمون گفت : « کنت اظن -



الزنبور اشدلسعا من النحلة فاذا هواياهاه (ترجمه: گمان میبردم نیش زنبور از نیش مگس عسل تیزتر است ولی این درست همان بود). سیبویه گفت: مثل را اشتباه گفتم چه که آخرش چنین است (فاذا هوهی). کسانی اصرار داشت که همان گفته او درست است و سرانجام موافقت کردند که گفته يك عرب صحرائین را بپذیرند و آنچه او بگوید قبول کنند. امین اصرار داشت که معلمش (کسانی) پیروز شود، لذا فرمان داد عربی بیابان کرد را آوردند و پنهانی مسئله را از او پرسید، عرب حق به سیبویه داد، امین بعرب گفت میل دارم گفته کسانی را تصدیق کنی - عرب گفته امین را نپذیرفته گفت زبانم یارائی آنرا نمیدهد که برخلاف حقیقت سخن بگویم. لذا تدبیری بنظرشان رسید عرب را گفتند که ما میگوئیم شخصی بنام سیبویه چنین و شخص دیگری باسم کسانی چنان میگوید آیا حرف کدام درست است؟ و تو در پاسخ ما بگو حرف کسانی درست است. عرب این پیشنهاد را پذیرفت و انجمنی از بزرگان علم لغت با حضور کسانی و سیبویه تشکیل یافت و از عرب بیابان گرد همان سؤال شد عرب چنانکه باو آموخته بودند گفت کسانی درست گفته و سخن او عرب است.

سیبویه دانست که نیرنگ بکار رفته و برای کسانی زمینه سازی شده از آنرو بغداد را رها کرده بایران رفت.

این میرساند که گرچه اغراض و مقاصد سیاسی نیز در کار بوده ولی رجال رسمی و بزرگان اسلام بمسائل علمی و ادبی توجه داشتند و حتی در زمان بنی امیه نیز این جریان بوده است و چنانکه مذکور است عبدالملک بن مروان غالباً برای مذاکرات ادبی جلسه هائی ترتیب میداد و موقعی در یکی از آن جلسه ها بهاضربین گفت کدام يك از شما میتواند اسامی اعضای بدن خود را بترتیب حروف هجاء بگوید، و مقصودش این بود که مثلاً اول از حرف الف شروع کرده اسم عضوی را بگویند که باالف شروع میشود و همینطور تا حرف یاء که آخرین حرف هجاء میباشد. - هنوز سخن خلیفه پایان نیافته بود سوید بن غفله برخاست و آنطور که خلیفه طرح (اقتراح) کرده بود اعضاء را برشمرد و همینکه سوید نشست شخص دیگری از حاضران برخاسته برای هر عضوی دو نام بهممان